

# مجلهٔ ارمغان

تابش بهمن ۱۳۹۸ شمسی

## تجدد ادبی

### یا انقلاب ادبی

چون طرفداران تجدد ادبی یعنی پارهٔ اشخاص که ابدآبادیات آشنا نبوده و فقط این دعوی را مثل سایر دعاوی وسیله پیشرفت اغراض شخصیه قرار داده اند. چندیست پیرامون این قضیه قلمفرسایی می کنند. ما ناگزیر با اینکه سابقاً مقالات بسیار در این باب نگاشته ایم باز هم برای رفع اشتباه در مقام بیان حقیقت برآمده تا اثبات کنیم که «تجدد انقلابی یا انقلاب ادبی» بمعنای حقیقی خود غیر از آنستکه این طرفداران را مقصود است. آری در این دوره که طرفداران هر قضیه جز دشمنان آن نیستند چنانکه طرفداران رنجبر را دیدیم که هیچکدام رنجبر نبوده بلکه بنام طرفداری رنجبر را از میان بردند چه عجب اگر طرفداران تجدد ادبی هم ابدآبادیات آشنا نبوده و بنام طرفداری ادب و تجدد را پایمال کنند، باری از قارئین عظام تمنا داریم که بدقت در این مقاله نگریسته و بادیده انصاف حکمت کنند و وحید

تجدد ادبی یا انقلاب ادبی

برای آنکه در این موضوع حق سخن ادا و اشکالات حل شود در هر يك از مباحث ذیل جداگانه سخن رانده و در طی دو مقاله حقیقت را آشکار و خاتمه میدهم.

مباحث از اینقرار است

- ۱ «تجدد ادبی بمعنای حقیقی و واقعی
- ۲ «شرایط تجدد ادبی بمعنی واقعی
- ۳ «شعر و ادبای انقلابی واقعی
- ۴ «بیان آنکه انقلاب ادبی اختیاری نیست
- ۵ «تجدد ادبی بعقیده متحدین کنونی و طرفداران تجدد
- ۶ «تاریخ و علت ظهور این عقیده و باعث شیوع آن
- ۷ «شرایط تجدد ادبی بدین معنی .
- ۸ «مقایسه آثار شعرای انقلابی حقیقی با آثار شعرای انقلابی کنونی

(۱)

و مجازی

تجدد ادبی بمعنای حقیقی

تجدد ادبی یا انقلاب ادبی حقیقی عبارتست از اینکه شاعر دارای افکار تازه و مضامین بکر بوده و در سخن شیوه نو انگیزخته . رشته تقلید دیگران را بگردن نیندازد و مضامین دیگرانرا با تبحر و غارت پردازد .

تعریف مطرد و منعکس برای تجدد ادبی همین است و برای تشریح و توضیح می گوئیم : شیوه نو در سخن انگیزختن عبارتست از اینکه شاعر متجدد مطابق اوضاع محیط و روزگار زندگانی برای راهنمایی قوم و روشن کردن افکار جامعه راه تازه پیدا کرده صلاح و فلاح ملک و عظمت ملت خویشرا با مضامین بکر و ادا های دلپذیر در صفحه خاطر افراد نقش کند چنانکه حکیم فردوسی طوسی و امثال او کرده اند .

از مضمون بکر ادا کردن ؛ مقصود آنستکه ابکار افکار دیگرانرا چنانکه رسم اغلب ابنای عصر ماست بسرقت نربوده و باندک



سقط و تحریف بخود نسبت ندهد

تجدد ادبی بدین معنی حرف تازه نیست و همواره پیشینیان ما بلکه تمام عالم از زمانی که شعر و شاعر قدم در عرصه وجود گذاشته همین عقیده را داشته اند نهایت گرامه و جمله - تجدد ادبی یا انقلاب ادبی - امروز ترکیب یافته و از الفاظ تازه است. بهمین مناسبت است که در هر قوم و ملت شاعر مخترع و مبتدع را شاعر دانسته و منتحل را و زان می‌گفته اند. و بهمین سبب نیز باب سرقات شعریه در علم بدیع مفتوح گردیده و هم برای پاس احترام و عظمت شاعر مبتکرات که متاع فکر بزرگان ادبا و دانشمندانی که در بازار شعر هم صرافند و هم عس از دست دزدان منتحل در روده و صاحب اصلی و مالک حقیقی رد کرده و میکنند.

این دزدی نامشروع گرچه امروز بواسطه نبودن صراف و عس در بازار ادبیات ما شیوع پیدا کرده ولی چنین نخواهد ماند و باز هم عس بازار خواهد آمد و شاعر منتحل و دزد مصداق این قطعه استاد خواهد بود.

شاعر دزد ما کیان باشد	پوشش که بزریش نهند بیضه غاز
بچه غاز سوی آب رود	او دریده ماند باز
شعرای بزرگ ایران در مقام افتخار و حماسه همواره بگرسرانی و آئین تازه را سرمایه مباحث قرار داده‌اند چنانکه حکیم نظامی فرماید:	
بدین دلقریس سخن های بکر	بسختی توان زادن از راه فکر
سخن گفتن بکر جان سفتنست	نه هر کس سزای سخن گفتنست
عاریت کس پذیرفته ام	آنچه دلم گفت بگو گفته ام
شبعده تازه بر انگیختم	هیگلی از قالب نوریختم
بایه درویشی و شاهی دراو	مخزن اسرار الهی دراو
برشکر او تنشسته مگس	نه مگس او شکر آلائی کس

-فره انجیر شدی صفر وار  
 منکه در این شیوه مصیب آدمم  
 شعر بمن صومعه بنیاد شد  
 زاهد و راهب - وی من تاختند  
 گر بنمایم سخن تازه را  
 سخن کان از سر اندیشه ناید  
 سخن را سهل باشد نظم دادن  
 ولیکن در جهان امروز کس نیست  
 هوس بختم شبیرین دستکاری  
 چنان نقش هوس بستم بر او پاک  
 نه در شاخی زدم چون دیگران دست  
 میدان سخن مراست امروز  
 اجری خور دسترنج خویشم  
 مگو آنکه دانای پیشینه گفت  
 مگر در گذرهای اندیشه گیر  
 در این پیشه چون پیشوای نوی  
 چو نیروی بکر آزمائیت هست  
 شنیدم که بالای این سبز فرش  
 چو او برزند طبل خود را دوال  
 همانا که آن مرغ عرشی منم  
 بر آواز من جمله مرغان شهر  
 اگر از سایر اساتید سخن نیز در باب بکر سرائی و تازہ گوئی  
 خواسته باشیم نقل سخن کنیم گفتار از حوصله این مقاله بلکه از گنجایش دفتر  
 ها بیش است پس بهمین چند بیت از خداوند تازہ سربان و بکر گویان حکیم  
 نظامی قناعت ورزیده و نیز مختصری از کلمات منثور ادبای بزرگوار در این

گر همه مرغی انجیر خوار  
 دیدنی ارزم که غریب آدمم  
 شاعری از مصطلبه آزاد شد  
 خرقة و زنار در انداختند  
 صور قیامت کنیم آوازه را  
 نوشتن را و گفتن را نشاید  
 باید لبیک بر نظم ایستادن  
 که او را در هوس نامه هوس نیست  
 هوسناکان غم را غمگساری  
 که عقل از خواندنش گرده هوسناک  
 که بروی جز رطب چیزی توانست  
 زین به سخنی گراست امروز  
 و در محتشم ز گنج خویشم  
 که بر در نشاید دو سوراخ - فث  
 که از باز گفتن بود ناگزیر  
 کهن گشتکان را مکن پیروی  
 بهر نیم خورده مبالای دست  
 خروسی سید است بالای عرش  
 خروسان دیگر بکو بند بال  
 که هر بامدادی نوائی زدم  
 بر آرند بانک اینت گویای دهر  
 اگر از سایر اساتید سخن نیز در باب بکر سرائی و تازہ گوئی  
 خواسته باشیم نقل سخن کنیم گفتار از حوصله این مقاله بلکه از گنجایش دفتر  
 ها بیش است پس بهمین چند بیت از خداوند تازہ سربان و بکر گویان حکیم  
 نظامی قناعت ورزیده و نیز مختصری از کلمات منثور ادبای بزرگوار در این



موضوع نقل می‌پردازیم .

نکارنده المعجم " شمس قیس رازی " در انکسرائی و شروط و آداب شاعری چنین گوید " صفحه ۴۳  
" و نیز باید که شعر شعرا را غارت نکند . و معانی ایشان بتغییر اوزان و اختلاف الفاظ در شعر خویش بکاربرد که ملوک مردم بتصرف فاسد تملک پذیرد و سخن دیگران بر خویشان بستن دلالت بر فضل نکند .

نظامی عروضی در چار مقاله گوید :

اما شاعر باید که سلیم الفطره عظیم الذکره صحیح الطبع حید الرویه و در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستظرف زیرا که چنانکه شعر در هر علمی بکار همی شود . هر علمی در شعر بکار همی شود و هم او گوید :

شاعر بدین رجه نرسد الا آنکه در عنقوان شباب و در روزگار جوانی ۲۰ هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و بیوسته دواوین استادان هم بخواند . و با همه گیری که در آمد و بیرو شدن ایشان در ضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده است تا طریق و انواع شعر در دایع او مرتسم شود و عیب و هنر بر صیغه وجود او منقش گردد تا سخنش روی در آرقی دارد و طبعش بجانب علوم میل کند هر که اطبع در نظم شعر را سخ شد و سخن هموار گشت روی به علم شعر آرد . و عروض بخواند و گرد تصانیف استاد ابو الحسن السرخسی البهرامی گردد چون غایة العروضین و کنز القافیه الخ

نعلابی گوید و ترجمه اش اینست . شاعر بلغ کسی است که سمند سخن را در میدان مقصد بر طبق امائی جولان داده و تشریف الفاظ را با اندازه قامت معانی بدوزد . و نیز الفاظ او فحل و مضامینش بکار باشد .

(۲)

## شرایط تجدد ادبی بمعنای واقعی

شرط اول . قریحه و طبع بلند و فکر ارجمند موهبت آسمانی است و این موهبت طبیعی و خداوندی هرگز کسب و زحمت در دست نیفتد و بتعلم و بتعلیم حاصل نیاید .

چنانچه خواجه علیه الرحمه فرماید :

می ده که عاشقی نه بکسب است و اختیار

و این موهبت رسید ز دیوان فطرتهم

بهمین سبب شاعر تازه سخن و انقلابی بمعنای واقعی را نمی

توان ایجاد کرد واحدی یارا ندارد که انقلاب ادبی حق بقر را شروع

کند بلکه باید طبیعت چنین شخصی را برانگیخته و بوسیله او بدون

اینکه خودش ملتفت باشد انقلاب ادبی را شروع کند .

فردوسی و نظامی آنروز که ادبیات را تجدید میکردند هیچگاه

نگفتند که ما انقلاب می کنیم بلکه ابدأ ملتفت کار خویش نبودند و

تنها طبیعت بود که آنانرا بادی وظیفه انقلاب برانگیخته و تجدد را

انجام می داد علوم انسانی و مطالعات فرنگی

شرط دوم ، تحصیل و تبحر در علوم ادبیه و عربیه و حکمت

است و این شرط برای شاعر اختیاری است اگر روزگار مساعدت

کند و مسلم بدون تحصیل گرچه قریحه و طبع عالی در کار باشد شاعر

بمقام بلند و پایه ارجمند ادبی نخواهد رسید .

شمس قیس در کتاب المعجم گویند : صفحه ۴۶

« و بیاید دانست که شاعر در جودن شعر خویش بیشتر با علوم

و آداب محتاج باشد و بدینجهت باید که مستظرف بود و از هر باب

چیز کی داند تا اگر بایراد معیشتی که فن او نباشد محتاج شود

آوردن آن بر وی دشوار نشود و چیزی نگوید که مردم استدلال



کنند بدان که او آن معنی ندانسته چنانکه معزی گفته است .  
 سزدگر بشنود توحید یزدان هر آن مؤمن که باشد او مسلمان  
 که چون باشد مسلمان مرد مؤمن دلش بکشاید از توحید یزدان  
 و مؤمن نباشد که مسلمان نبود اما مسلمان باشد که مؤمن نبود  
 که اگر فرقی نهد میان ایمان و اسلام نخست ایمان باشد آنکه اسلام  
 چه ایمان تصدیق و اور داشتن خدا و رسول است و اسلام گردن  
 نهادن احکام خدا و رسول را و منه قوله تعالی . قَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَّا  
 قُلْ لِمَ تَقَوْمُوا وَلَكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا .

شرط سوم آشنائی با اشعار است و مداومت در عمل که بمنزله  
 تمرین است و بهمین سبب تمرین است که شعرای بزرگ غالباً در نتیجه چهل  
 سال بمقام بلندی رسیده و آنوقت پس از همی و عمل و ممارست بسیار شعر  
 آنان هموار و عظمت قریحه آنان آشکار شده است .  
 شرایط دیگر هم از قبیل مساعدت روزگار و غیره برای ظهور  
 یکشاعر متجدد در کار است ولی چون هر کس با اندک دقت پی می رود  
 از نکارش صرف نظر کردیم .

### شعرا و ادبای انقلابی واقعی

اینگونه شعرارا میتوان بدو طبقه تقسیم کرد ، طبقه اول کسانی  
 هستند که در سخن اسلوبی تازه و طرزی جدید را ابداع و اختراع  
 کرده سپس شعرای دیگر از آنان پیروی کرده و طرز تازه آنها  
 بتدریج عالمگیر شده است

این طبقه از شعرارا میتوان در چهار پنج نفر منحصر دانست  
 فردوسی ، نظامی ، سعدی ، مولوی خیام این پنج استاد بزرگ هر  
 یکی در صنعت و هنر خویش مبتدع و از او این صنعت وجود نداشته  
 است . پیش از نظامی افسانه سرائی و قبل باصطلاح امروز (رومان نویسی  
 آنها موافق طبیعت و در قالب نظم وجود نداشته و اگر هم

چیزی در کار بوده مهم نبوده است و این طرح غریب از نظام دنیا را یادگار و تمام افسانه سرایان اخلاقی و سیاسی و عشق و محبت عالم پیروان این استاد بزرگند

پیش از فردوسی نیز زنده کردن تاریخ شهادت و قومیت در ضمن افسانه های تاریخی و یک ملت را زنده کردن در عالم نبود و اگر در یونان بود عالم از آن بی خبر بود و تنها فردوسی است که چنین خدمتی را بایران انجام داد و ادبیات را منقلب ساخت.

پیش از سعدی هم غزل در ایران نبود چنانکه غزلهای اساتید سخن از قبیل انوری و کمال الدین و فرخی و دیگران این مطالب را آشکار میکنند تنها سعدی مبتکر و مخترع فن غزل سرایی و ساده گوئی و سایر مزایائی است که بیانش از حوصله این مقاله خارج است و بر این قیاس است حال خیام و مولوی و رومی در سبک تازه خودشان طبقه دوم کسانی هستند که مخترع سبک جدید نبوده ولی اسلوب معموله دیگران را با سبک تازه پیش گرفته اند یعنی بر دیوارهای کاخ برافراشته سخن قشهای بدیع بسته اند بدون اینکه از نو کاخی بنا کنند.

در این طبقه افراد بزرگ و انگشت نما کمال الدین اسماعیل و انوری و ناصر خسرو و ظهیر فاریابی و فرخی سیستانی و خواجه حافظ و صائب اصفهانی و در قرون اخیره حکیم قآنی میباشند اشخاص دیگر را هم میشود پیدا کرده و صاحب سبک و مبتدع در طبقه دوم محسوب داشت ولی ما بهمین افراد روشن و معروف و مشهور قناعت کردیم و حید

بقیه این مقاله را در شماره دیگر خواهیم نگاهت و قسمت های مهم را با آنجا محول داشتیم و در حقیقت این مقاله مقدمه است بر ای آن نتیجه مخصوصاً قسمت مقایسه ادبای متجدد واقعی با شعرای متجدد مجازی امروزی بسی قابل ملاحظه و دقت است



## اشعار نظامی

(ترانه)

ای روی تو در تو هم چو بر گردونه زلفین تو بر رخ چو بر توبه گنه  
 بر عارض آفتاب آن خط سیه گوئی که بچین زنک کشیده است سیه  
 چون نیست مراد برین جهان دلداری جز گشتن اطراف ندارم کاری  
 میگردم و می نویسم از خون جگر غمهای دل خویش بهر دیواری  
 گر آه کنم کجاست فریادرسی گر صبر کنم عمر نماندست بسی  
 بر یاد تو میزنم بهر دم نفسی کس را ندهد خدای سودای کسی  
 بی یار بدن عظیم مشکل کاری بیچاره دلی که او ندارد یاری  
 این یکدو سه دم را که بجان تو ایافت گر دل داری مدار بی دلداری

## غزل

غرامتست غرامت شبی که بیتو گذارم ندامتست ندامت دمی که بی تو بر آرم  
 بناگری وصلی که نیست بیتو گزیرم بیقراری هجرت که نیست بی تو قرارم  
 نه چشم آنکه بینم نه بخت آنکه بیانی نه پای آنکه بیایم نه دست آنکه بر آرم  
 طالب کنم چو تو تیر اتو این ثواب چه دانی طالب کنی چو منو رامن این امیدندرم

نوفارغی ز نظامی منم که در هوس تو

بروز طالع گیرم بشب ستاره شمارم

## غزل

صنما تو خود نداری غم حال دردمندان

نکنی با لطف هر گز نظری به مستمندان

چه کنی جفا و تندی مکن و حذر کن آخر

ز درون مستمندان و دعای دردمندان

همه بر سر جفائی      دمی ای بت خطائی  
 چه شود اگر در آئی      ز در نیاز مندان  
 زدهان همچو نوشت      سخن چونش بگفت  
 دیگر از بر چو سیمت      دل همچو نیک و سندان  
 نکند بمسأه نسبت      رخ تو که مه ندارد  
 چو شکر لبی و بوسی      دهنی چو بسته خندان  
 اگر بکام دندان      نرسد بوصلت ایجان

بس از آن در آرزویت      من و پشت دست و دندان  
 بوصول جان فزایت      که بگوی با نظامی  
 ز چه خاست کین چندین      و چراست مهر چندان

اشعار حکیم نظامی با انجام رسید و توفیق ما بجمع آوری این مقدار  
 اشعار متفرقه حکیم نظامی با آنکه دیوان قصاید و غزلیات وی بالغ بر (بیست  
 هزار بیت) بکلی از بین رفته است همین همت خستگی نا پذیر ادیب  
 دانا آقای میرزا سعیدخان قمیسی است که در جمع آوری آثار اساتید  
 و تکمیل دواوین اشعار قدماء همواره سعی و جاهد هستند و بخط خود  
 چندین دیوان را از روی نسخ متعدد تکمیل کرده اند و از جمله  
 دیوان استاد بزرگ جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی است که اکنون  
 بالغ بر هشت نه هزار بیت می باشد .

این مقدار اشعار حکیم نظامی را هم از کتب تذکره و جنگهای  
 کهنه با زحمت زیاد در یک نسخه جمع آوری کرده اند و بخط ایشان  
 نزد رهی موجود است و تا این شماره تقریباً هزار بیت طبع و  
 نشر گردید اگر من بعد هم در جنگ یا کتاب کهنه دیگر آثار این  
 استاد بدست آمد البته طبع و نشر خواهد شد

این نکته را هم باید گفت که بسیاری از این اشعار ممکنست  
 بلکه مسلم است که از حکیم نظامی نیست و شاید از نظامی های دیگر



باشد که صاحبان تذکره ها و جنگها باشتهاب ضبط کرده اند و تمیز اشعار نظامی قمی از دیگران و تصحیح اغلاط فراوان که در این اشعار وجود دارد بعهده ذوق سلیم و طبع مستقیم قارئین عظام واگذار می شود.

### یکغزل از غزلهای گمشده سعدی

خرم آن بقمه که آرامگه یار آنجاست

راحت جان و شفای دل بیمار آنجاست

من در این جای همین صورت بیجانم و بس

دلم آنجاست که آن دلبر عیار آنجاست

آخر ای باد صبا بوئی اگر می آری

سوی شیراز گذر کن که مرا یار آنجاست

ور پیرسید زمن گو دل و جانش برآست

باقی از کمال وجودش تن افکار آنجاست

سر دل بیش که گویم غم دل با که خورم

روم آنجا که مرا محرم اسرار آنجاست

نکنند میل دل من بتماشای چمن

که تماشای دل آنجاست که دلدار آنجاست

در قفس بلبل از این فوق همی نالد زار جامع علوم انسانی

که هوای دلش آنجاست که گلزار آنجاست

سعدی این منزل ویران چکنی جای تو نیست

رخت بر بند که منزلگه احرار آنجاست

در ذیل سر مشق استاد مرا هم مشق کودکانه است که ذیلا

نکارش می رود.

### غزل

اندر آنخانه که سر منزل اغیار آنجاست - نتوان زیست و گر جایگه یار آنجاست

ایخوشا ساحت گلزار محبت که اگر  
 خرما میکده و صحبت مسقان خراب  
 صدره آنخانه که مخصوص خدا پندارند  
 بی نشاند زهر فضل و ادب زاهد و شیخ  
 مجلس ملی اگر مسجد آدینه نبود  
 گرچه در ساحت آن سایه دیواری نیست  
 بیش و کم نیست جز این حال دودسته کم و بیش  
 راستی اینهمه ویرانی روز افزون چیست  
 خانه چند نشین را ز قصور است قصور  
 مشن گوهر خود پیش خرف خواجه وحید

در جهانست نشان از گل بیخار آنجاست  
 که اثر هست اگر از مردم هشیار آنجاست  
 دیده ام بنکده است و بت پندار آنجاست  
 و این نشانست که ریش و غم دستار آنجاست  
 واعظ از بهر چه با شیخ ریاکار آنجاست  
 عجب اینجاست که صد صورت دیوار آنجاست  
 دشمن دوست نما کم نه که بسیار آنجاست  
 نه دروغ است اگر این حرف که معمار آنجاست  
 و اندر آنجاست خورتی که شمار آنجاست  
 بفروش اینگهر آنجا که خریدار آنجاست

تیره شد خاطرت از ری بصفاهان برگرد

که صفا پیشه اگر هست و وفادار آنجاست

### دیباچه

یکی از مستشرقین فرانسه بارون (سلوستره دسالی) در سنه ۱۸۱۹  
 مسیحی مطابق سنه ۱۲۳۴ هجری پندنامه شیخ عطار را بفرانسه ترجمه  
 و طبع کرده و دیباچه برای کتاب خود بفارسی نوشته و نیز اشعاری  
 در مدح پادشاه فرانسه بجز تقاریب سروده که از هر جهت قابل توجه  
 است و میتوان نگارشات ابن مستشرق اروپائی را برای پارسی  
 نگارانی که بنام پیروی و تقلید اروپا بتخریب نظم و اثر میکوشند  
 سرمشق عبرت قرار داد. يك نسخه از این کتاب در کتابخانه فاضل  
 استاد آقای حاجی سید نصر الله موجود است و همه کس می تواند  
 مطالعه کند.

اینک آن دیباچه بنام خدا

الحمد لله الاحد الصمد الجلیل الحمید العزیز المجید الحکیم